

اکبر مُرد، از بس که جان ندارد

رضا دلیری

« صحبت از پژمردن یک برگ نیست

وای! جنگل را بیابان می کنند

دست خون آلود را پیش چشم خلق پنهان می کنند

هیچ حیوانی به حیوانی نمی دارد روا

آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند»

حادثه تاسف بار درگذشت اکبر محمدی کهنه زخم 18 تیر ماه را تازه کرد و اندوهی عمیق بر جامعه فعال ایران وارد کرد. فاجعه ای که تنها محکومان آن دانشجویان بی پناه و مظلوم بودند. آمران و عاملان جنایت 18 تیر قدر دیدند و قدرت افزونتری هبه گرفتند تا به در درگاه اربابانشان به خدمت بیردازند و همچنان بر طبل خشونت بکوبند. شهادت عزت ابراهیم نژاد، دادخواهی نشد تا اکبر محمدی هم پس از 7 سال به زمره شهیدان کوی دانشگاه بپیوندد. تنها چندین حکم اعدام اولیه و زندان طویل المدت برای دانشجویان صادر شد تا ثابت شود در این سرزمین مزد گورکن از آزادی آدمی افزون است.

اکبر خسته، رنجور و بیمار از 7 سال زندان و شکنجه، رهایی را در مرگ دید و آن را در آغوش کشید. می توان حدس زد که او آگاهانه این راه را برگزید چراکه از تن رنجور و توان جسمی اش با خبر بود و سرنوشت خود را می دانست. اما آگاهی از فرجام کار از مسوولیت و تقصیر حاکمیت و دستگاه قضا نمی کاهد و مظلومیتش را بیش از پیش می کند.

مرگ اکبر مرا به یاد سخن بزرگی از روشنفکران ایران می اندازد که شرایط امروز ایران را به زمانه جنگ تشبیه می کرد. می گفت در مواقعی جنگ به بن بست کامل برخورد می کرد و آذوقه، مهمات و توانی برای ادامه آن نبود، مدتها در محاصره بودیم و سکوت سنگینی فضا را پر کرده بود. در این میان جوانانی یافت می شدند که با علم به شهادت رسیدن، بر صف دشمن می زدند و صف می شکستند و مسیر باز می کردند هر چند که جانشان را در این راه می باختند. می گفت عقل ابزاری توجیه کننده کارشان نبود اما در نهایت با همین شیوه در بسیاری از جبهه ها پیروز شدیم. اکبر نیز همین راه را برگزید. 7 سال مبارزه و قرار گرفتن در بن بست کامل سیاسی اکبر محمدی را به اینجا رساند تا تنها توشه اش را در راه مبارزه بگذارد و جانش را در طبق گذارد و صف شکند تا با شهادتش مظلومیت مردم ایران زمین را به تصویر کشد و راهی برای آزادی ایران یافت شود. اما بسیار سخت است که عده ای به خاطر سکوت سنگین فضا، مرگ را بر زندگی ترجیح دهند.

اکبر مظلومانه مرد. نه از آن روی که در آخرین روزهای عمرش و در شرایط اعتصاب غذا شکنجه شد بلکه از آن جهت که خبر اعتصاب غذایش را بسیاری شنیدیم و کاری نکردیم و یا نتوانستیم انجام دهیم. مصاحبه حزن انگیز پدرش، یک روز قبل مرگ اکبر را که یاری می طلبید نشنیدیم و یا از کنارش گذشتیم. سکوت کردیم تا همانند اعتصاب های گذشته دیگر زندانیان سیاسی بدون حصول نتیجه پایان یابد و تنها خبرش باقی ماند. اما این بار اکبر تصمیم گرفته بود که تا رهایی به اعتصاب غذا ادامه دهد و سرانجام این اعتصاب غذا نتیجه داشت. اکبر محمدی از بند رها یافت و به دیار باقی شتافت.

یاد بگیریم که نباید دفاع جانانه از حقوق انسانی افراد را منوط به موافقت با موضع سیاسی آنان کنیم. می توانیم عبرت بگیریم و برای زندگان کاری بکنیم. برای دیگر زندانیان سیاسی که مدتهاست مارا تن مرگ را آغاز کرده اند و دچار مرگ تدریجی شده اند. تلاش کنیم منوچهر محمدی که عزادار برادرش است از بند رها یابد تا بار دیگر خانواده اش داغدار نشوند.

برای احمد باطنی بکوشیم تا آزاد شود. او که همانند اکبر در تیرماه 78 بازداشت شد و حکم اعدام اولیه دریافت کرد و 7 سال را در سختی و شکنجه در زندان بود. احمد نیز بیماری های بسیار دارد و به سختی توان نشستن و برخاستن دارد. مهره های کمر و کلیه هایش از دوران شکنجه های زندان به شدت آسیب دیده است.

از احمد نیز خبری نداریم و تنها می دانیم که در اعتصاب غذا به سر می برد. احمدی که بسیار متین و افتاده است و همسر وفادارش نگران و مضطرب چشم به راهش ایستاده است.

برای مهندس امیر انتظام تلاش کنیم که به تازگی به زندان فراخوانده شده است. او نیز تن رنجورش 27 سال مبارزه و زندان را تحمل کرده و اکنون ستون فقراتش دچار آسیب های جدی شده است به نحوی که با توقف مداوایش و بازگردانش به زندان احتمال فلج شدن وی می رود.

برای دکتر ناصر زرافشان، که از ناراحتی کلیوی رنج می برد و تا کنون نگذاشته اند تا فرصت مداوای کامل پیدا کند و سال گذشته برای درخواست مرخصی استعلاجی مجبور شد تا با اعتصاب غذا با مرگ دست و پنجه نرم کند.

برای حشمت الله طبرزدی، قهرمان خسته ای که رنج را با همسر و فرزندانش تقسیم کرده است. برای سیامک پورزند، پیرمردی که توان راه رفتن ندارد. و برای همه زندانیان سیاسی که نامشان را نمی دانم تلاش کنیم تا از بند رها یابند و حقوق اولیه انسانی شان را بازیابند.

نگذاریم خون مظلوم پایمال شود و ظالم بر سنگینی فضای اختناق آلود بیافزاید. بیاییم به جای آنکه خون مظلوم پایمال و مایه ترس و عبرت مظلومان شود، درسی برای ظالم شود تا به جنایت ادامه ندهد. ندای مظلومانه عزت ابراهیم نژاد و اکبر محمدی، دانشجویان شهید فاجعه کوی دانشگاه را جاودانه در تاریخ حفظ کنیم و به دادخواهی شان برخیزیم. به جای تشکیل ائتلاف های سیاسی مقطعی، جبهه ای دائمی در دفاع از حقوق بشر تشکیل دهیم تا بدون هیچ تبعیضی از حقوق اولیه همه ایرانیان حمایت کنیم. نگذاریم فضای امنی برای نقض کنندگان حقوق بشر فراهم شود و تاریک اندیشان گمان نکنند با دفن شبانه پیکر اکبر محمدی در روستایی دور افتاده و عدم اجازه برای تشییع پیکر وی ندای مظلومانه اش به خاک سپرده می شود.

در حالی که بغض در گلویم حقنه کرده است این جمله را زمزمه می کنم: اکبر مُرد، از بس که جان ندارد!

+++++

http://web.peykeiran.com/new/articles/article_body.aspx?ID=9286